



پیغام عشق

قسمت دویست و نودم





سلام و عرض ادب خدمت شما استاد گران قدر و همراهان عزیز گنج حضور و تبریک سال نو. امیدوارم سالی پر از حضور،

برکت و شادی بی سبب باشه برای همه 🙏🙏🙏

برداشتی از برنامه ۸۵۶

ماجرای زمین

خداوند برای این که خلقت انسان را کامل کند ۴ فرشته را مأمور می کند تا مِشتی از خاک زمین برای او ببرند.

در این قصه یک مشت خاک نماد من ذهنی و قسمت فرم ماست و در مقابل ۹۹/۹۹ درصد بدن ما که خالی است و خداوند خودش را به صورت خلأ در ما نفوذ داده، بسیار ناچیز است.

مولانا با مطرح کردن ماجرای زمین بیان می کند که زمین (قسمت فرم ما) با عدم تسلیم و مقاومت در برابر فرمان الهی قوانین معنوی را زیر پا گذاشته در برابر صبر و فضاگشایی زندگی و در این راستا نکات مهم و بیدارکننده ای را به ما یادآوری می کند:

۱- زمین یا ما در مقابل اولین فرشته (جبرئیل) که نماد وحی خداوند به دل های ما می باشد قانون انصتوا را رعایت نکرده و با فرو کردن پرده همانیدگی ها در گوش جانمان صدای زندگی را نشنیده ایم.

که نتیجه آن شناخت خداوند با استدلال های ذهنی می باشد و با همین استدلال های ذهنی و توهمی از موقعیت و جایگاه خود در من ذهنی راضی هستیم و از آن دفاع می کنیم.

و با مقاومت و ستیزه حاضر به خاموش کردن ذهن نیستیم و اجازه نمی دهیم که دم ایزدی با نیروی کن فکان به ۴ بعد وجود ما بریزد، درحالی که با تسلیم و نظارت بر ذهن می توان آن را خاموش کرد، و آن وقت است که خرد زندگی به فکر و عمل ما می ریزد.



🌹 پس شما خاموش باشید انصتوا

تا زباتان من شوم در گفتگو

دومین بار خداوند میکائیل که نماد نعمت‌های این جهانی است را برای برداشتن مشتی از خاک می‌فرستد و باز ما به‌عنوان من‌ذهنی نه تنها تسلیم نمی‌شویم، بلکه قانون جبران را هم زیرپا می‌گذاریم و حاضر نیستیم به جبران و شکرانه تمام نعمات دنیایی فضا را باز کرده و تسلیم شویم و باز هم خداوند با لطف و بخشش خود با فضاگشایی از مقاومت و ستیزه ما چشم‌پوشی می‌کند. و سومین فرشته خود یعنی اسرافیل که نماد زنده شدن جان اصلی ما می‌باشد را می‌فرستد؛ و ما درمقابل او هم مقاومت می‌کنیم و اجازه نمی‌دهیم که خداوند با نیروی کن‌فکان خود و قانون قضا ما را به خود زنده کند و باز درمقابل اصرار و لابه ما فضاگشایی می‌کند و بدین ترتیب اسرافیل هم دست خالی نزد خدا برمی‌گردد.

ما انسان‌ها در طول زندگی با مقاومت و عدم تسلیم و فضاگشایی اجازه نمی‌دهیم که دم زنده‌کننده زندگی به ما بخورد، مرکز همانیده خود را سال‌ها دست‌نخورده نگه می‌داریم و انرژی زنده‌کننده زندگی را دست اول از اصل و ذات خود می‌گیریم و در فکرها، دردها، باورهای پوسیده و سایر همانیدگی‌های آفل سرمایه‌گذاری می‌کنیم 😊😊.

بدین ترتیب خداوند فرشته چهارم یعنی عزرائیل را می‌فرستد و این بار نیز من‌ذهنی به‌جای تسلیم شروع به فلسفه‌بافی و ذکر خصوصیات خدا با ذهن می‌کند. با گریه و زاری حاضر نمی‌شود جان من‌ذهنی خود را بدهد و به مقایسه و تعیین تکلیف برای خدا مشغول می‌شود.

این دقیقاً بیان حال ما انسان‌هاست وقتی که مشکلی پیش می‌آید به‌جای تسلیم و فضاگشایی ابتدا خودمان با عقل جزوی و محدوداندیش من‌ذهنی وارد عمل می‌شویم، و وقتی که درمانده می‌شویم با دعا و نیایش کردن که آن هم با ذهن است به مدح و ستایش خدا می‌پردازیم و بعد با گریه و زاری به بیان خواسته‌های خود می‌پردازیم. غافل از این‌که:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۷۸



من اگر نالم اگر عذر آرم

پنبه در گوش کند دلدارم

و چه بسا با خدا وارد معامله می‌شویم و برای او تکلیف تعیین می‌کنیم. درحالی که خداوند در تمام ریب‌المنون‌ها و اتفاقاتی که برای ما پیش می‌آورد قصد بیدار کردن و زنده شدن ما را دارد، چراکه خداوند بیشتر از ما مشتاق است که ما به او زنده شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۸

از برای آن دل پر نور و پر

هست آن سلطان دل‌ها منتظر

بعد از گفتگوهایی که زمین ملتمسانه و با گریه و زاری می‌کند، عزرائیل به انسان من‌ذهنی می‌گوید من فقط فرمان خدا را اجرا می‌کنم و از گریه و زاری تو خیلی هم ناراحت می‌شوم؛ اما در پس پرده خداوند چیزی به من نشان می‌دهد که به نفع تو می‌باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۶۶۵ الی ۱۶۶۷

لطف مخفی در میان قهرها

در حدّ پنهان، عقیق بی‌بها

قهر حق بهتر ز صد حلم منست

منع کردن جان زحق، جان‌کندن است

بترین قهرش، به از حلم دو کون



نِعْمَ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَ نِعْمَ عَوْنٌ ﴿١٦٦٩﴾

چه بسا اتفاقاتی که ذهن ما روی آن‌ها برچسب بد می‌زند ولی در واقع به نفع ما هستند، مولانا می‌فرماید که خیر و شر ما را فقط زندگی می‌داند، چون من ذهنی خیر و شر ما را برحسب همانیدگی‌ها می‌داند اگر زیاد شود «خیر» و اگر کم شود آن را «شر» می‌داند.

و باز عزرائیل خطاب به زمین (قسمت فرم ما) می‌گوید که این مردن به من ذهنی تو را زنده می‌کند، پس تو هم دست از بدگمانی و گمراهی بردار و تسلیم باش و با دادن سر من ذهنی دعوت خدا را لبیک بگو.

من این تضمین را به تو می‌دهم که هیچ زیانی به تو نمی‌رسد، و پس از این فقط برای زنده شدن به خدا گریه و زاری کن.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۶۶۹ الی ۱۶۷۱

﴿١٦٧٠﴾ هین رها کن بد گمانی و ضلال

سر قدم کن چون که فرمودت: تعال

آن تعال او تعالی‌ها دهد

مستی و جفت و نهالی‌ها دهد

باری، آن امر سنی را هیچ هیچ

﴿١٦٧١﴾ من نیارم کرد وهن و پیچ پیچ

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷۵

﴿١٦٧٢﴾ لابه مندیش و مکن لابه دگر

جز بدان شاه رحیم دادگر ﴿١٦٧٣﴾



تمام این گفتگوها بیانگر این است که خداوند بارها خواسته با اتفاقات گوناگون ما را به خودش زنده کند ولی ما با مقاومت و ستیزه اجازه نداده‌ایم.

خدا را شاکرم به خاطر وجود این برنامه و سپاسگزار زحمات شبانه‌روزی استاد شهبازی هستیم.

باشد که این برنامه انسان‌ساز ما را بیدار کند و از جهنم ذهنی نجات دهد.

با تشکر

ارادتمند شما: رضوان از تهران



با سلام

ما با توجه به این که در آگاهی محدود من ذهنی شرطی شده به تله افتاده ایم، لذا درمقابل اتفاقات هر لحظه نیز به همان ذهن محدود شرطی شده مراجعه می کنیم و به جای فضاگشایی کردن و مدد گرفتن از انرژی زنده زندگی که جاریست، به ذهن شرطی شده مان و راه حل های تکراری اش پناه می بریم.

داستان دلنشین حضرت موسی از دفتر چهارم مثنوی که در برنامه ۸۶۱ مورد بررسی قرار گرفت برایم بسیار بیدارکننده و آموزنده بود. با خودم می اندیشم، زندگی سی و اندی ساله ام را مرور می کنم و چیزی جز رحمت و عنایت و محبت خداوندی به نظرم نمی آید. گویا هر لحظه خداوند در گوش تک تک ما می خواند که من همچون مادری مهربان دوستت دارم و به آغوش امن من بیا. اما من چه کار کرده ام؟ آیا درمقابل اتفاقات هر لحظه که سراسر رحمت و لطف ایزدی است، فضاگشایی می کنم و به مامن امن زندگی پناه می برم؟ یا نه؟ آیا زمانی که اتفاقی باب میل من ذهنی ام نیست، فوراً دشمن سازی و مسأله سازی می کنم؟ آیا آموخته ام که هر لحظه فضاگشایی کنم و به آغوش خدا پناه ببرم و از او تشکر کنم که این همانیدگی را به من نمایان کرد؟

گویا هزاران دفتر لازم دارم که تک تک لحظاتم را ثبت کنم و به عنوان شاهد ناظر خودم را زیر نورافکن قرار دهم و نتایج این مشاهده و بررسی را ثبت کنم. اما آگاهی ای که این داستان زیبا برایم به ارمغان داشت، تلنگری بود بر این که حواسم را بیشتر جمع کنم و با آگاهی هر لحظه واکنش هایم را درمقابل اتفاقات این لحظه ببینم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۲۱

گفت موسی را به وحی دل خدا

کای گزیده دوست می دارم ترا

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۲۲



گفت چه خصلت بود ای ذوالکرم

موجب آن تا من آن افزون کنم

خداوند به حضرت موسی می‌فرماید: که ای بنده برگزیده‌ام من تو را دوست می‌دارم. و حضرت موسی می‌پرسد ای خداوندی که صاحب گرم و بخشش هستی. آن کدام ویژگی است بگو تا زیادترش کنم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۲۳

گفت چون طفلی به پیش والده

وقت قهرش دست هم در وی زده

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۲۴

خود نداند که جز او دیار هست

هم ازو مخمور هم از اوست مست

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۲۵

مادرش گر سیلی بر وی زند

هم به مادر آید و بر وی تند

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۲۶

از کسی یاری نخواهد غیر او

اوست جمله شر او و خیر او



مهم‌ترین کاری که ما را به خداوند نزدیک‌تر و نزدیک‌تر می‌کند، فضاگشایی و تسلیم در برابر اتفاق این لحظه است. باید هر لحظه تمرین کنیم که در برابر اتفاقات تسلیم باشیم و از خدای مهربان طلب یاری و بخشش کنیم. ما باید یاد بگیریم که یار و یآوری غیر از خدا برای ما نیست و در دام من‌ذهنی در دزا و شرطی شده نیفتیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۲۷

خاطر تو هم ز ما در خیر و شر

التفاتش نیست جاهای دگر

هر اتفاقی که برای ما می‌افتد، چه خوب و چه بد (که البته این خوب و بد کردن هم قضاوت ذهن است)، فقط فضاگشایی کنیم و در جایی غیر از آغوش امن زندگی دنبال لطف و چاره نباشیم. ما سالیان سال چاره‌اندیشی و دلسوزی‌های من‌ذهنی خودمان و اطرافیایمان را دیده‌ایم و چیزی غیر از درد و ناراحتی برای ما به ارمغان نداشته است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۲۸

غیر من پیشت چون سنگست و کلوخ

گر صبی و گر جوان و گر شیوخ

ما در جهان مادی هر اندازه هم که قدرت بدنی داشته باشیم یا حکیم و عالم باشیم، نمی‌توانیم خودمان و دیگران را کنترل کنیم. ای انسان! به هر همانیدگی‌ای در این دنیا چنگ بیندازی همچون سنگ و کلوخ برایت می‌شود که چیزی جز رنج و درد برایت نخواهد داشت.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۲۹

هم‌چنانک ایاک نعبد در حنین

در بلا از غیر تو لانستعین



ما تا زمانی که در این دنیا غرق خوشی‌های همانیدگی‌ها هستیم و از دیگران تأیید و توجه می‌گیریم، یاد خدا نمی‌کنیم. همانیدگی‌ها را گسترش می‌دهیم و فکر می‌کنیم همه توانمندی‌های خودمان بوده است. ولی موقعی که اتفاقی می‌افتد که همانیدگی‌های ما به خطر می‌افتند و یا دچار ریب‌المنون می‌شویم، آن زمان است که یاد خدا می‌کنیم. حال آن که ما باید هر لحظه و درمقابل هر اتفاقی فضاگشایی کنیم و تنها از خدا یاری بجوییم.

🍌 مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۳۰

هست این ایاک نَعْبُدُ حَصْرَ را

در لغت و آن از پی نفی ریا

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۳۱

🍌 هست ایاک نستعین هم بهر حَصْر

حصر کرده استعانت را و قصر

این که ما در نماز می‌گوییم «تنها تو را می‌پرستیم» و «تنها از تو یاری می‌جوییم» این از برای حصر و انحصار است. هر لحظه در نماز یا در حالت عادی باید نورافکن را روی خودمان بتابانیم و ببینیم آیا تنها و تنها خدا را می‌پرستیم و تنها از او یاری می‌جوییم؟ یا نه هنوز دغدغه زیاد کردن همانیدگی‌ها را داریم؟ آیا هنوز در پی این هستیم که در مقایسه‌ها برتر آیییم و تأیید و توجه بگیریم؟ آیا ما هم مثل کودک غیراز مادرمان را نمی‌شناسیم یا همچنان چشم یاری از همانیدگی‌ها داریم؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۳۲

🍌 که عبادت مر ترا آریم و بس

طَمَعِ یاری هم ز تو داریم و بس



خدای مهربان! ما همچون مرغان بینوایی هستیم که هر لحظه در دام همانیدگی‌ها گیر می‌افتیم، تو ما را یاری ده که عبادت و نیایش ما خالص باشد و هر لحظه بتوانیم فضاگشایی کنیم و از خرد بی‌منتهای تو که در این لحظه جاریست کمک بگیریم.

با تشکر و احترام

زهره از کانادا 🌱



جناب آقای شهبازی، سلام و عرض ادب. ♪

سال نو مبارک باد

🌸 تلاش‌های شبانه‌روزی شما، در ارسال آدرس‌های حضور را صمیمانه پاس می‌دارم. مشعل‌هایی هستند روشن در دستانم، در این وانفسای ذهن تاریک. سلامت و پایدار باشید.

تا باد چنین بادا. 🙏

ابتدا، با کلماتی، ولی نه به زیبایی بیانات شما، مروری گذرا بر غزل ۱۳۰۵ از دیوان شمس مولانای عزیز کنم و سپس به نیت جبران، هرچند بسیار اندک، از برخی نکات طلایی برنامه ۸۶۰ بگویم.

تمام همانیدگی‌ها از جنس آفل و بی‌وفایی هستند. سرانجام تمامی آن‌ها هم در این عالم ناسوت، ویرانی ست. و به‌گرد آن‌ها گردیدن عادت و تمایل جعدان است. پیشه و کار اصلی ما، طواف بر حریم عدم است.

عدم بهترین یار جاودان است و پروانه‌وار به‌دور آن گردیدن، حتماً خوش‌ترین کارهاست. آگاه باشیم که اگر لحظه‌ای بر قبله ذهن تمرکز کنیم، دیو صحرا، آخرین نمد باقیمانده را هم از زیر ما می‌کشد و داروندار معنوی ما را به تاراج می‌برد. با مرکز عدم، و با تمرکز بر آن، و به عشق رسیدن به حضور، به‌گردش طواف می‌کنیم تا به محضر خدا برسیم.

در این سفر واهمانش، فرمول‌های ذهن به بیگارند. باید به عقل خُرد خود دیوانه شویم. و با این اوصاف است که در چشم من‌های ذهنی، فرار صید به سمت صیاد، هرگز قابل توجه نیست. اذهان مردم بر مسیر تجارت است و برداشت هرچه بیشتر بهتر.

آری، اثر یار، در کون و مکان عیان است و همین است که در این میان، به‌دنبال وصال او می‌گردیم. در این قمارخانه ناپایدار ناسوت، مشتاق مات شدن با حرکات او و به‌دست او هستیم و از باختن رخت و تخت خود خوشنودیم.

بهار دنیا دستخوش حشیش دنیا باد ...



اینک سرو همیشه سبز بدون خزان گشته‌ام. و باید از مواد: الست، کرنا، انستوا، کوثر، جف‌القلم و انبساط سپر ساخت، به تن کرد و بر تیرهای قضا، آغوش گشود. خشت‌های همانیده من، خُرد می‌شوند و بدون نگاهی به گردهای پاشیده شده از آن‌ها، به‌سوی عدم خواهیم تاخت. برای رهایی از دردهای اتفاقیه نیز، هشیارانه سکوت را از ماهیان دریا خواهیم آموخت.

و بدین ترتیب، پایان غزل.

بر مرکب دنیا سوار شدیم اما کورکورانه، فرمان هدایت آن را به دست نیروهایی سپردیم، که قبله‌ای دیگر را دنبال می‌کنند. آری: مسیر پر دردی‌ست و علاجش خلع ید کردن من‌ذهنی‌ست.

البته که در این تصمیم، باید از خیر بعضی از راحت‌های ظاهری هم گذشت. این مُلکت را باید از دست داد. در روز محشر، کوهی از این جواهرات را به ارزشی معاوضه نخواهند کرد.

ما بر ناقه سوار و ناقه بر راهی دگر!

جغد درونم راهی جز مخروبه‌ها نمی‌داند. باید از عمارت شش‌گوش و مجهز افسانه من‌ذهنی به بیرون پرید.

در این ساختار، شهوت زنده است و عقل مرده! کس را و چیزی را به‌جز خود مسئول این صنعت دست‌ساز خود ندانیم. نامه خود را بارها بخوانیم. پناه بر خدا! اگر مستمری زندگی ما کاملاً قطع شود. گاه او صلاح می‌داند برای جلوگیری از ورجه‌وورجه‌های فراوان و دردآور من، یکی از پاهای ما را برای مدتی ببندد. و این به نفع ماست.

البته دوستانه بگویم (ﷺ)، او مدت کوتاهی‌ست که یکی از پاهای من را بسته است. و کی آن را باز می‌کند خودش می‌داند و من شکر گزارم. در این مواقع، فضاگشایی، تسلیم و انستوا، تنها دستورالعمل پادشاه است، و لاغیر.

خلاصه دوستان عزیز گنج‌حضور: هرازچندگاهی به این کیسه سنگین و فرسوده‌ای که بر گرده خود می‌کشیم، نگاهی بیندازیم. نکند از روی نادانی، حرص و تقلید و تکبر سنگ و کلوخ‌های بی‌ارزش را درون آن ریخته باشیم و دیگر هیچ!



و با این بازبینی و برخوردنگری است که جهت قبله آمال خود را نیز دقیق تر باز خواهیم یافت و در تاریکی‌ها، در پی دیو بیابان به سراب طمع کشیده نمی شویم. راه عنایات و جذبه او را با صبر، شکر و پرهیز، باز گذاریم و بدانیم که:

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۴۱

تشنگان گر آب جویند از جهان

آب جوید هم به عالم تشنگان

ما کار خود کنیم. قضا و قدر و قانون کن فکان هم کار خود را می کند. تک تک همانیدگی‌ها را نشانه می رود که البته در نهایت.....

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۹۶

بر صدف آید ضرر، نی بر گهر

کافی ست، جوشن تسلیم بر تن کنیم. تا فرصتی دیگر، همه شما را به رحمت واسعه خداوند بزرگ می سپارم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۱

صبح نزدیک است خامش کم خروش

من همی کوشم پی تو تو مکوش

ارادتمند:

غلامرضا-تهران



با سلام خدمت استاد نازنین و همهی دوستان گنج حضور

مولانا، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۰۵

🌸 کعبه‌ی جان‌ها تویی، گرد تو آرم طواف

جغد نیم، بر خراب هیچ ندارم طواف

منظور از خلقت انسان این بوده که دائماً در حال طواف به دوره کعبه‌ی دل‌ها باشد. منظور از کعبه‌ی دل‌ها مرکز ماست که یک فضای گشوده‌شده‌ی ابدی، جاودانه و از جنس خدائیت است. اما ما انسان‌ها با قراردادن همانیدگی‌ها در مرکزمان مشغول گشتن به دوره آن‌ها شدیم و این جایگاه عدم را گل فرض کردیم، درواقع کعبه‌ی خود را جهان و چیزهای آفلش قرار دادیم.

وقتی جناب مولانا و دیگر بزرگان به ما توصیه می‌کنند: طواف کعبه‌ی دل کنیم، یعنی مرتباً مرکزمان را از هم‌هویت‌شدگی‌ها و دردهای من‌ذهنی خالی کنیم و عدم را جایگزین آن‌ها قرار دهیم و نسبت به آن متعهد باشیم و پرهیز کنیم از این که دوباره جایگاه عدم را آلوده و تبدیل به گل کنیم.

مولانا، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷

🌸 آهوی عرشی که او خود عاشق نافه خود است


التفات او به دانه، طوف او بر دام کو؟

انسان اختیار دارد، پس می‌تواند اختیار کند حول همانیدگی بچرخد و قربانی اتفاقات شود و یا حول فضای گشوده‌شده‌ی درونش تا به زندگی برسد و با خدا ملاقات کند.

طواف ما به دوره همانیدگی‌ها یک جهد بی‌توفیق در شبانه‌روز است و فقط ما را بیشتر گدای این جهان می‌کند.

مولانا، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۷۰



بود لحافِ شیشانِ ماهتاب 

روز طوافِ همه‌شانِ در به در

و اختیار کردن برای طوافِ مرکز عدم یعنی الستی دوباره، ملاقاتِ مکرر با خدا و طوفِ کعبه‌ی صدق و راستین گشتن.


مولانا، مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۴۷

چون مرا دیدی، خدا را دیده‌ی 

گردِ کعبه‌ی صدق، برگردیده‌ی

ما از جنسِ الستیم و مستِ شرابِ زندگی، پس رفتن به سمتِ بیعتِ دوباره، با من‌ذهنی ممکن نیست، باید دل و دیده‌ی مان پاک شود و با پرهیز، صبر، شکر و تسلیم و سجده کردن در برابرِ قضا و قدر دست از طوافِ همانیدگی‌ها برداریم.

مولانا، دیوان شمس، غزل شماره ۷۶

بی‌پای طوافِ آریم، بی‌سر به سُجودِ آییم 

چون بی‌سر و پا کرد او، این پا و سرِ ما را

بی‌پای طوافِ آریم، گردِ درِ آن شاهی

کو مستِ آلت آمد، بشکست درِ ما را

در آیه‌ی ۱۲۵ سوره‌ی بقره داریم:

ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم، خانه‌ی مرا برای طوافِ کنندگان و رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاکیزه گردانید. این آیه به ما می‌فهماند که مقصود از قرار دادن کعبه در یک مکانِ مخصوص، نشان از توحید و به وحدت رسیدن است.



چون دلِ اصلی ما در تضاد و تفرقه پیدا نمی‌شود و نیاز به یک وحدت در کل دارد. در این وحدت است که دیگر چیزی به‌عنوان من وجود ندارد، پس دلیلی هم برای رنجاندن و آزرَدَن خود و دیگران نیز نیست، چون همه‌ی دردها و رنجش‌ها و عامل ایجاد همه‌ی دوی‌ها این من است.

بدون ارتعاشِ مخربِ این من، ما یک تشعشعِ عشقی و سازنده پیدا می‌کنیم که هم کمک به خودمان است هم دیگران.

مولانا، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۱

کارِ تو است ساقیا دَفْعِ دویی بیا بیا 

دِهْ به کَفَمِ یگانه‌یی تَفَرِّقه را یگانه کُن

شش چِهت است این وَطَن قبله درو یکی مَجو

بی وَطَنی ست قبله گَه در عَدَمِ آشیانه کُن

باسپاس  



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com